

نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز

سال بیست و یکم - شماره دوم و سوم - تابستان و پاییز سال ۱۳۴۸ - شماره مسلسل ۹۱-۹۰

اکبر بهروز

معانی و انواع مفردات زبان فارسی

دانستن معانی و انواع مفردات (ادوات و حروف) ، برای درک معانی جمله‌ها کمک بسیاری می‌کند. از این رو، در بیشتر زبانها، از جمله زبان عربی، درباره مفردات از نظر نوع و معنی - کوششهای زیادی شده ، حتی کتابهای مستقلی تألیف گردیده است. متأسفانه درباره مفردات زبان فارسی، تاکنون کار جامع و منظمی انجام نیافته است و اگر جسته و گریخته ، اینجا و آنجا مطالبی نوشته شده ، یا اشاره‌هایی رفته ، بسیار خلاصه بوده است . نگارنده از مدت‌ها پیش ضمن مطالعه متنهای فارسی و کتابهای دستور زبان و فرهنگهای فارسی ، هر کجا به یکی از مفردات فارسی بر می‌خورم ؛ معنی و نوع آن را یادداشت می‌کنم ؛ باشد که نتیجه این کوششها و مجموع این یادداشتها مقدمه‌یی برای این کار مهم باشد و محققان هم برای تکمیل آن نگارنده را راهنمایی کنند. مقاله زیر بخشی از آن یادداشتها و مربوط به ادوات «را» است که برای طبع در نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز آماده ساختم و امیدوارم بتوانم به تدریج ادوات دیگر را نیز بررسی و تنظیم کنم.

توضیح اینک سعی کرده‌ام تفاوت‌های باریکی را که در میان معانی این ادوات هست با آوردن مثالهایی تا حد امکان روشن سازم.

«را»

الف - انواع «را»

«را» در زبان فارسی بر چهار نوع است:

۱- علامت مفعول صریح (بیواسطه، مستقیم) است^۱، مانند:

پرو از خانه گردون بدرونان مطلب کان سیه کاسه در آخربکشد مهمان را
(حافظ)

۲- حرف اضافه است^۲، مانند:

ز مادر همه مرگ را زاده‌ایم بناچار گردن ورا داده‌ایم
(فردوسی)

۳- علامت اضافه^۳ «کسره اضافه» است. یعنی به جای کسره اضافه (ـ) به کار

می‌رود، مانند:

عنقا شکار کس نشود دام باز چین کانجا همیشه باد بدستست دام را
(حافظ)

استعمال «را» در مورد مضاف و مضاف‌الیه گاهی به ترتیبی است که آن دو را به کلی

مقلوب می‌سازد، مانند:

گر تشنگان بادیه را جان بلب رسید تو خفته در کجاوه بخواب خوش اندری
(سعدی)

وزمانی چنانست که فقط موجب فک اضافه می‌گردد نه قلب آن^۴، مانند:

از تیغ تو ای لوای دولت ناموس تبه شود قضا را
(انوری)

۱- دستور فرخ ص ۷۵۷.

۲- لغت نامه.

۳- دستور آقای دکتر خیامپور ص ۱۷۶.

۴- لغت نامه.

۴- حرف تأکید است.^۱ مانند :

آن یکی زد سیلئی مرزید را حمله کرد اوهم برای کید را
هر زدن بهر نوازش را بود هر گله از شکر حاکی می شود
(مولوی)
از بهر تو را تو به وسو گند شکستیم بر کف قدح باده نهادیم دگر هیچ
(امیر معزی)

• برخی این « را » را زاید دانسته اند^۲ یعنی گفته اند حالت نحوی ندارد.

ب- معانی « را »

۱- از ، مانند:

«اسکندر رومی را پرسیدند...»
(گلستان ص ۵۳)

قضا را در آمد یکی خشکسال که شد بدرسیمای مردم هلال
(سعدی)

«یکی را از حکما شنیدم که می گفت...»
(گلستان ص ۱۱۸)

۲- از آن، متعلق به ، مال^۳، مانند:

گر مخیر بکنندم به قیامت که چه خواهی دوست ما را و همه نعمت فردوس شما را
(سعدی)

این بار اندر هر سری سودای دیگر می بزد سودای آن ساقی مرا، باقی همه آن شما
(کلیات شمس)

جان ما می را و قالب خاک را و دل تو را این سر پردلت و تزویر تیغ تیز را
(سنائی)

۳- از لحاظ، نظریه، مانند:

«حالیا عجاله الوقت را فرزند اعزا کرم امجد ارشد ابراهیم را طال عمره به شیراز

(مکاتبات رشیدی ص ۱۷۱)

فرستادیم...»

۱- دستور آقای دکتر خیامپور ص ۱۷۶ .

۲- لغت نامه .

۳- لغت نامه .

۴- با^۱، مانند:

ختم رسل اگر چه به خود دادت از کرم
آن نسبتی که داشته هارون کلیم را
(سنجرکاشی)

دل هدیه تو کردم آن را نخواستی
جان تحفه می فرستم این را چگونه ای
(سیدحسن غزنوی)

به فعل بنده یزدان نه ای، به نامی تو
خدای را تو چنانی که لاله نعمان را
(ناصرخسرو)

۵- بر^۲، مانند:

حرام است اهل معنی را چشیدن نعمت خوانی
که نبود سینه گرم و دل بریان نمکدانش
(عرفی)

شه از هول آن بازی سپمناک
بترسید کافتد سپه را هلاک
(نظامی)

۶- برای^۳، مانند:

سالها بودی تو سنگ دلخراش
آزمون را یک زمانی خاک باش
(مولوی)

رصد بندان بر او مشکل گشادند
طرب را طالعی میمون نهادند
(نظامی)

۷- برای التماس و طلب^۴، مانند:

دل می رود ز دستم صاحبدران خدا را
دردا که راز پنهان خواهد شد آشکارا
(حافظ)

نکرد آن همدم دیرین مدارا
مسلمانان مسلمانان خدا را
(حافظ)

ساربان بار من افتاد خدا را مددی
که امیدگرمم همره این محمل بود
(حافظ)

۱- دستور نامه آقای دکتر مشکور ص ۱۹۶؛ لغت نامه.

۲- دستور آقای دکتر خیامپور ص ۱۷۷؛ فرهنگ آندراج.

۳- دستور آقای دکتر خیامپور ص ۱۷۷؛ لغت نامه.

۴- فرهنگ آندراج.

۸- به خاطر ، مانند:

هر کجا شوریده‌یی رادیده‌ام چون خویشتن دوستی را دامن اندر دامن او بسته‌ام
(سنائی)

ای دل شباب رفت و نچیدی گلی ز عیش پیرانه سر مکن هنری ننگ و نام را
(حافظ)

۹- به^۱ ، مانند:

صوفی بیا که آینه صاف‌یست جام را تا بنگری صفای می لعل‌فام را
(حافظ)

«هرمز را گفتند وزیران پدر را چه خطا دیدی که بند فرمودی...»
(گلستان ص ۲۴)

۱۰- پیش، در نظر، نزد^۲، مانند:

اگر چه آب گل پاکست و خوشبوی نباشد تشنه را چون آب درجوی
(ویس و رامین)

۱۱- در^۳، مانند:

ششم ماه را روی برتافتند سوی باده و بزم بشتافتند
(فردوسی)

این دراز و کوتاهی هر جسم را است چه دراز و کوتاه آنجا که خداست
(مولوی)

که چون صبح را شاه چین بار داد عروس عدن در بدینار داد
(نظامی)

۱۲- در برابر ، درمقابل^۴، مانند:

جفا کردی جفا دیدی جفا را وفا کن تا وفا بینی وفا را
(ویس و رامین)

۱- دستور آقای دکتر خیامپور ص ۱۷۷ ؛ لغت نامه.

۲- لغت نامه.

۳- دستور آقای دکتر خیامپور ص ۱۷۷ ؛ دستور فرخ ص ۷۸۵ ؛ لغت نامه.

۴- دستور آقای دکتر خیامپور ص ۱۷۷ .

۱۳- درباب، درباره، درحق^۱، مانند:

«گدایی هول را حکایت کنند که نعمتی وافر اندوخته بود...»
(گلستان ص ۹۹)

«درویشی را شنیدم که در آتش فاقه می سوخت و رقعہ بر خرقه همی دوخت...»
(گلستان ص ۸۹)

۱۴- علامت تخصیص است^۲، مانند:

تو داری بزرگی و کیهان تراست همه بندگانیم و فرمان تراست
(فردوسی)

چنین قصیده ز مسعود سعد سلمان خواه چنین قصاید مسعود سعد سلمان تراست
(مسعود سعد)

«منت خدای را عزوجل که طاعتش موجب قربت است و بشکراندرش مزید نعمت...»
(گلستان ص ۱)

۱۵- علامت تبدیل فعل «داشتن» به «بودن» است^۳. مانند:

گر نبیند بروز شب پره چشم چشمه آفتاب را چه گناه
(سعدی)

«گویند خواجه‌ای را بنده‌ای نادر الحسن بود...»
(گلستان ص ۱۲۲)

۱۶- گاهی «را» بابای قسم آید و مؤید آن باشد^۴، مانند: تو را بخدا.

۱۷- گاهی «را» در مورد عطف بیان یا بدل مکرر آورده می‌شود^۵، مانند:

«... و روشنگ را، دختر او را بزنی کرد...»
(تاریخ سیستان ص ۱۰)

«تابوت ابن عم خویش را، یعقوب را ده»
(تاریخ سیستان ص ۴۶)

۱- فرهنگ معین .

۲- فرهنگ لغات ادبی؛ لغت نامه .

۳- فرهنگ لغات ادبی .

۴- فرهنگ لغات ادبی؛ لغت نامه .

۵- لغت نامه .

۱۸- معمولاً «را» همیشه به همراه مفعول - اعم از صریح یا غیر صریح - می آید ولی در نظم و نثر متقدمان يك نوع «را» دیده می شود که همراه فاعل یا مسندالیه آمده است و می توان آن را علامت تقویت مبتدا نامید، مانند:

«اردشیر را اندر این مدت بسیاری پادشاهان را قهر کرد.»
(مجملة التواریخ ص ۶۰)

جهان زمین و سخن تخم و جانن دهقان است بکشت باید مشغول بود دهقان را
(ناصر خسرو)

«... تقدیر الهی و کارها را که راست برمی بایست آمدن...»
(سمنک عیار ۲۸۱/۱)

۱۹- «را» همراه فعل مجهول. درباره این «را» در لغت نامه چنین آمده است: «صورت دیگری از استعمال این حرف همراه فعل قدما دیده می شود با احتمال قوی می توان آن را مجهول در کتب تأثیری از اسلوب زبان عربی، هنگام استعمال نایب فاعل بجای فاعل دانست. بدان معنی که نایب فاعل در عین آنکه حکم مسندالیه را در جمله دارد چون در اصل مفعول است و در زبان فارسی وجه مشخص مفعول «را» است آن را همراه با «را» می آورده اند. مانند:

«چند شغل مهم دارم که فریضه است تا آن را برگزارد آید.»
(تاریخ بیهقی ص ۸)

در تهیه این مقاله از مأخذهای زیر استفاده شده است

- ۱- دستور جامع زبان فارسی، عبدالرحیم همایون فرخ، تهران ۱۳۳۷ ه. ش.
- ۲- دستور زبان فارسی، دکتر ع - خیامپور، تبریز ۱۳۴۷ ه. ش.
- ۳- دستور زبان فارسی و روش تجزیه و ترکیب، طاهره فرید و ... تبریز ۱۳۴۲ ه. ش.
- ۴- دستور نامه، دکتر مشکور، تهران ۱۳۳۸
- ۵- دیوان حافظ، تصحیح محمد قزوینی و دکتر غنی، تهران ۱۳۲۰ ه. ش.
- ۶- فرهنگ آندراج، دکتر دبیرسیاقی، تهران ۱۳۳۵ ه. ش.
- ۷- فرهنگ لغات ادبی، محمد امین ادیب طوسی ۱-۲، تبریز ۱۳۴۶ ه. ش.
- ۸- فرهنگ معین، دکتر محمدمعین.
- ۹- کلیات سعدی، تصحیح فروغی، تهران ۱۳۱۹ ه. ش.
- ۱۰- لغت نامه، علامه دهخدا.
- ۱۱- مکاتبات رشیدی، خواجه رشیدالدین فضل الله طیب، تصحیح محمدشفیع، لاهور ۱۹۴۵ م.